



www.ketab.ir

یوشینو افسانهٔ دربار جنوبی

جون ئیچیرو تانیزاکی /
فرشاد صحرایی

سرشناسه: تانیزاکی، جونچیرو، ۱۸۸۶ - ۱۹۶۵ م. Tanizaki, Junichiro
عنوان و نام پدیدآور: یوشینو: افسانه دربار جنوبی / نویسنده جونئیچیرو تانیزاکی؛ مترجم
فرشاد صحرایی.

یادداشت: عنوان اصلی: Arrowroot.

موضوع: داستان‌های ژاپنی -- قرن ۲۰ م.

Japanese fiction -- 20th century

وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا

اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیبا

شناسه افزوده: صحرایی، فرشاد، ۱۳۷۴، مترجم

رده‌بندی کنگره: PL۸۲۶

رده‌بندی دیویی: ۸۹۵/۶۴۴

شماره کتابشناسی ملی: ۹۶۱۳۱۰۹

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۸۱۳۷-۲۴-۷

مشخصات ظاهری: ۹۶ ص: ۱۶×۱۱/۵ س.م.

مشخصات نشر: تهران: رایبد، ۱۴۰۳.

یوشینو: افسانه دربار جنوبی

اتاق نوولا

دبیر مجموعه: بهیر علی

نویسنده: جونئیچیرو تانیزاکی

مترجم: فرشاد صحرایی

ویراستار: آزاده کاظمی

نمونه خوان: نرگس صوفی‌سیاوش

صفحه‌آرا: استودیو زاغ

مدیر هنری و طراح جلد: محمدرسول شکرانی

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: جواهری

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۸۱۳۷-۲۴-۷

چاپ اول: پاییز ۱۴۰۳

شمارگان: ۱۰۰۰

قیمت: ۸۰/۰۰۰ تومان

نشانی: تهران، خیابان انقلاب، خیابان ۱۲ فروردین

خیابان وحید نظری، پلاک ۱۲۰

تلفن: ۰۲۱۶۵۰۱۱۵۵۴ - موبایل: ۰۹۰۵۱۵۱۳۷۰۲

www.raybodpub.com

info@raybodpub.com

@raybodpub

۷	یادداشت دبیر مجموعه
۱۱	درباره نویسنده
۱۳	مقدمه
۱۹	۱ پادشاه آسمانی
۲۹	۲ ایموسیما
۳۹	۳ طبل هاتسونه
۵۱	۴ ناله روباه
۶۷	۵ کوزو
۸۵	۶ شیونوها
۹۵	واژه‌نامه

شاید «نوولا» - یا به عبارت دیگر رمان کوتاه - برای خواننده ایرانی واژه‌ای چندان شناخته شده نباشد که البته طبیعی است، چون زبان فارسی در وارد کردن واژگان دخیل و نحوه تلفظشان نسبتاً دنباله‌رو زبان فرانسه است و فرانسویان به استفاده از این واژه عادت ندارند. اما مسئله اینجاست که وقتی بخواهیم در دسته‌بندی دقیق‌تر عمل کنیم، چاره‌ای جز نام‌گذاری جزئی‌تر دسته‌ها نداریم. انگلیسی‌ها، که ید طولایی در تفکر تجربی دارند، لفظ نوولا را به داستان‌هایی اطلاق می‌کنند که نه به اندازه داستان کوتاه مختصر هستند و نه به اندازه رمان بلند. بر سر اینکه این کوتاهی و بلندی بنابر تعداد کلمات باید دقیقاً چقدر باشد، هیچ توافقی نیست، اما اغلب مؤسسه‌ها و جشن‌ها و جوایز ادبی انگلیسی‌زبان آن را در حدود ده‌هزار تا چهل‌هزار کلمه

می‌دانند؛ بازه‌ای که ما هم به آن استناد کرده‌ایم. با این حساب، از بیگانهٔ کامو و دل تاریکی کنراد و مزرعهٔ حیوانات اورول گرفته تا پیرمرد و دریای همینگوی و سرود کریسمس دیکنز و بیلی باد ملویل و مسخ کافکا و همین بوف کور خودمان در این دسته جای می‌گیرند. درنتیجه، چه فرض‌مان بر این باشد که این بزرگان در فرمی از پیش تعیین‌شده به نام نوولا طبع آزمایی کرده‌اند و چه بالعکس، از تجربه‌گری آنها چنین دسته‌بندی‌ای شکل گرفته است، به یقین بر اهمیت و اعتبار آن صحنه گذاشته‌ایم. از جنبه‌های غیرصوری نوولا نیز بسیار گفته‌اند. مثلاً اینکه به‌خاطر محدودیت حجمی‌اش آن‌قدرها در آن مجال سبک‌بندی و بازی وجود ندارد یا فقط می‌توان بر تعداد اندکی شخصیت تمرکز کرد یا حتی روایی و پیچیدگی ساختاری‌اش به گرد رمان نمی‌رسد، اما درعین حال تمرکز داستان کوتاه و وسعت دید رمان را یک‌جا دارد و می‌تواند، بدون پیچیدگی و گستردگی معمول رمان، درون‌مایه(ها) و شخصیت‌ها را به بهترین شکل بسط دهد. اینکه چرا با وجود نمونه‌ای مشهور مانند بوف کور نوولا در ادبیات فارسی آن‌چنان محل بحث نبوده است، احتمالاً هم ریشه در فرانسوی‌زدگی دارد و هم در نظریه‌گری‌های جامعهٔ ادبی ما، چراکه جایگاه خلق اثر در آن بسیار رفیع‌تر از نقد و نظر است. البته از این گذشته، حجم نوولاها باعث شده بازاریابی‌شان در ایران و جهان، که با رمان و مجموعه داستان کوتاه مانوس‌اند، با مشکل مواجه شود، چون اغلب نه آن‌قدر کوتاه‌اند که امکان مجموعه‌سازی داشته باشند

یا در مجلات منتشر شوند و نه آن قدر بلند که بتوان آن‌ها را مانند رمان به‌طور مستقل عرضه کرد. اما با گذشت زمان و بسط مدرنیته در کل جنبه‌های زیست معاصر، که به‌ناچار توأم با سرعت و عدم تمرکز است، دیگر خواندن رمان‌هایی در ابعاد کلاسیک برای بشر امروزی نه دشوار که دافعه‌برانگیز می‌نماید. از طرفی، وضعیت اقتصادی نیز حکم می‌کند کتاب‌های کم‌هزینه‌تری در دسترس مخاطبان قرار گیرند تا هر قشری با هر میزان بنیۀ مالی از نعمت کتابخوانی بهره‌مند شود. بنابراین، من و همکارانم در نشر رایبد بر آن شدیم تا مجموعه‌ای خاص نوول‌ها تعریف کنیم. این اقدام علاوه بر ابعاد یادشده می‌تواند نوعی تجربه‌گری ادبی و فرهنگی فرمی باشد، زیرا با اینکه می‌دانیم حرکت ما به‌کلی بدیع نیست، اما دایر کردن بخشی مخصوص نوولا (البته فعلاً از نوع ترجمه‌شده) از جمله راه‌های جهت‌ییموده‌ای است که مسیر به‌چشم‌آمدن بسیاری از آثار مغفول‌مانند ما ارزشمند را هموار می‌کند.

بصیر علاقه‌بند، زمستان ۱۴۰۲، سندج

جونیچيرو تانيزاکی، سال ۱۸۸۶ در خانواده‌ای توکیویی که صاحب یک چاپخانه بودند به دنیا آمد. در دانشگاه ساکنین توکیو ادبیات خواند، و اولین اثر چاپ شده‌اش که یک نمایشنامه تک‌پرده‌ای بود، در مجله ادبی‌ای که خود از بنیانگذارانش بود منتشر شد. تانیزاکی تا زلزله سال ۱۹۲۳ ساکن بخش شلوغ توکیو بود، سپس به منطقه سنتی‌تر و خلوت‌تر کیوتو - اوزاکا، یعنی محل رویدادهای خواهران ماکیوکا^۱، نقل مکان کرد. در آن‌جا بیشتر جذب فرهنگ و تاریخ ژاپن شد و از غرب‌گرایی سطحی‌نگرانه‌اش دست کشید. مهم‌ترین آثارش پس از ۱۹۲۳ نوشته شدند، از جمله این آثار می‌شود به نائومی^۲

(۱۹۲۴)، بعضی‌ها گزنه‌ها را ترجیح می‌دهند^۱ (۱۹۲۹)، پیکان‌ریشه (یوشینو: افسانه دربار جنوبی)^۲ (۱۹۳۱)، آشیکاری^۳ (۱۹۳۲)، پرتره شونکین^۴ (۱۹۳۲)، تاریخچه مخفی ارباب موساشی^۵ (۱۹۳۵)، چند بازنویسی مدرن از داستان گنجی (۱۹۴۱، ۱۹۵۴ و ۱۹۶۵)، خواهران ماکیوکا (۱۹۴۹)، مادر کاپیتان شیگموتو^۶ (۱۹۴۹)، کلید^۷ (۱۹۵۶) و خاطرات یک پیرمرد دیوانه^۸ (۱۹۶۱) اشاره کرد. تا سال ۱۹۳۰ به چنان شهرتی دست یافت که نسخه‌ای دربرگیرنده تمام آثارش منتشر شد، و در سال ۱۹۴۹ جایزه امپراتوری برای دستاوردهای فرهنگی را به او اهدا کردند. در سال ۱۹۶۵، به‌عنوان اولین ژاپنی، عضو افتخاری آکادمی و موسسه ملی هنر و ادب آمریکا شد. تانیزاکی در همان سال درگذشت.

1. Some Prefer Nettles (1929)

2. Arrowroot (1931),

3. Ashikari

4. A Portrait of Shunkin

5. The Secret History of the Lord of Musashi

6. Captain Shigemoto's Mother

7. The Key

8. Diary of a Mad Old Man

تانیزاکی در سال ۱۹۴۸، پس از تمام کردن رمان بزرگش خواهران ماکیوکا، اظهار کرد بین آثارش بعضی ها را ترجیح می دهند و پیکان ریشه (یوشینو: افسانه دربار جنوبی) را به دوست دارد. تاریخچه مخفی ارباب موساشی هم از آثار مورد علاقه خودش بود. اغلب درباره نوشتن دنباله اش سخن می گفت، طرح ناتمامی هم از آن پس از مرگش پیدا شد.

پیکان ریشه (یوشینو: افسانه دربار جنوبی) و تاریخچه مخفی ارباب موساشی در میانه دوران کاری بی نظیر تانیزاکی نوشته شده اند. وقتی پیکان ریشه (یوشینو: افسانه دربار جنوبی) را نوشت، رمان ها، داستان ها، نمایشنامه ها و مقاله های بیست سال اول فعالیتش تحت عنوان «مجموعه آثار» گردآوری و چاپ شده بودند، ولی تا سی و پنج

سال بعد هم با انتشار آثار جدید، به شوکه کردن و سرگرم کردن مخاطبانش و پربارتر کردن کارنامه شاخصش ادامه داد.

دو اثر نامبرده، نهایت انعطاف تانیزاکی را نشان می‌دهند. با این حال شامل تمامی ویژگی‌های شاخصش می‌شوند: تعقیب زن ایده‌آل؛ نوعی آگاهی که به قول ویلیام وردزورث «فرزندی است در قامت پدر آدمی»؛ سبک نگارش غنی و شیوا؛ و از همه مهم‌تر، لذت قدیمی داستان خوبی که به نحو شگفت‌انگیزی بازگو می‌شود.

تانیزاکی از سال ۱۹۱۰ تا حدود ۱۹۳۰، نوعی سبک «متعارف» رمان نویسی را ترجیح می‌داد که برپایه توصیف و دیالوگ‌های کاملاً عینی بود، بعضی‌ها آن را ترجیح می‌دهند حاصل این دوره است. ولی از سال ۱۹۳۰ تا ۱۹۳۵ آثارش را به شیوه زیرپوستی‌تر و ذهنی‌تر «داستان - جستار» نوشت، هدف از این طرح نگارش «یافتن فرمی برای نقل عالی‌ترین احساسات نسبت به واقعیت» بود. علاقه وافر به تاریخ و زیبایی‌شناسی ژاپنی هم در آثارش پس از ۱۹۲۶ مشاهده می‌شوند. در پیکان‌ریشه (یوشینو؛ افسانه دربار جنوبی) برای اولین بار پای علایق جدیدش، یعنی تجربه‌گرایی و سنت را با هم وسط کشید. پس از یافتن این ترکیب لذت‌بخش، فرمولش را در شاهکارهایی از جمله داستان یک مرد کور، تاریخچه مخفی ارباب موساشی، و مادر کاپیتان شیگموتو تکرار کرد.

به نظر می‌رسد تکنیک روایی پیکان‌ریشه (یوشینو؛ افسانه دربار جنوبی) برگرفته از راهبه کاسترو اثر استاندال باشد که تانیزاکی در

سال ۱۹۲۸ ترجمهٔ آن را به چاپ رساند. راوی داستان استاندال، مثل راوی پیکان‌ریشه (یوشینو: افسانهٔ دربار جنوبی)، در جست‌وجوی حقیقتی که تاریخ‌دان‌های متعصب آن را لاپوشانی کرده‌اند به منطقهٔ دورافتاده‌ای در ایتالیا سفر می‌کند. و مثل راوی تاریخچهٔ مخفی، او داستان‌ش را بر دو دست‌نوشته پایه‌گذاری می‌کند. اما تفاوتی وجود دارد: حکایات تواریخ ایتالیایی استاندال که راهبهٔ کاسترو یکی از داستان‌هایش است براساس دست‌نوشته‌های ایتالیایی واقعی است؛ ولی تانیزاکی دست‌نوشته‌هایی را که تاریخچهٔ مخفی ادعا می‌کند براساس آن‌ها است. سبب هم می‌کند، و تمام کاراکترها و حوادث (غیر از چند فرمانده که در پیش‌فصل اول حضور دارند) خیالی‌اند. از طرفی دیگر، تمام منابعی که در پیکان‌ریشه (یوشینو: افسانهٔ دربار جنوبی) به آن‌ها اشاره می‌شوند، واقعی‌اند. با این حال، مخاطب نباید فرض کند راوی پیکان‌ریشه (یوشینو: افسانهٔ دربار جنوبی) خود تانیزاکی است. او در سال ۱۹۶۴ می‌نویسد: «مادری که در این اثر به آن اشاره می‌شود مادر دوستِ تسوموراست، نه مادر من. مادرم سال ۱۸۶۴ در فوکاگاوا۱ اِدو^۱ متولد شد، و سال ۱۹۱۷ در کاکیکاراجو از توابع محلهٔ نیهونباشی توکیو درگذشت. یک توکیویی اصیل که هرگز به غرب ژاپن پا نگذاشت.»

درواقع داستان‌های تانیزاکی نسبت به بیشتر نویسندگان ژاپنی

۱. Edo: نام قدیم پایتخت ژاپن که همزمان با آغاز دورهٔ مدرنیزاسیون میجی در سال ۱۸۶۸ به توکیو تغییر یافت.

بعد خودزندگی‌نامه‌ای رقیق‌تری دارند. او ترجیح می‌داد از قوهٔ تخلیش استفاده کند. در سال ۱۹۲۶ می‌نویسد:

عادت بدی پیدا کرده‌ام. نمی‌توانم چیزی را که برپایهٔ حوادث واقعی است بخوانم یا بنویسم. به همین علت آثار نویسندگان معاصر را که هر ماه در مجلات منتشر می‌شوند نمی‌خوانم. چند صفحهٔ ابتدایی را می‌خوانم و به خودم می‌گویم «آه، داره دربارهٔ خودش حرف می‌زنه.» و علاقه‌ام را به ادامه‌اش از دست می‌دهم. وقتی رمان‌های تاریخی، داستان‌های بی‌سروته، حتی رمان‌های رئالیستی پنجاه سال پیش یا رمان‌های غربی معاصر دور از جامعهٔ ژاپن را می‌خوانم، به خاطر کلیشه‌های خیالی‌شان می‌توانم از آن‌ها لذت ببرم.

همان‌طور که می‌شود حدس زد، فضای جنوبی افسانه‌های یوشینو تانیزاکی را به آن سمت کشاند و منبع الهامش برای نوشتن پیکان‌ریشه (یوشینو: افسانهٔ دربار جنوبی) شد. در سال ۱۹۶۴ می‌نویسد:

تماشای منظرهٔ شکوفه‌های گیلان در توکیو، صرفاً مسئلهٔ نشستن در اتاق چای‌خوری پشت صفحه‌های بامبویی، خوردن کوفته، تاروی پخته، تخم‌مرغ آب‌پز و نوشیدن است. در سایهٔ این گل‌ها یوشیتسونه، واکابانونایشی، شیزوکا، تادانوبو، گنکوروی روباه، طبل‌هاتسونه یا زره هیودوشی وجود ندارد. تماشای شکوفه‌ها بدون این‌ها، برایم اصلاً تماشای

شکوفه‌ها به نظر نمی‌رسد... در شکوفه‌های توکیو خیالی وجود ندارد. ولی وقتی رفتم تا شکوفه‌های معروف غرب ژاپن را ببینم، احساس کردم ممکن است شبح واکابانوانیسی یا بانو شیزوکا را ببینم، و حتی هرازگاهی احساس می‌کردم تبدیل به روباه یا گونتا شده‌ام و مفتون صدای طبل یا سوت دارم پرسه می‌زنم.

تانیزاکی همان‌طور که در سال ۱۹۳۳ اشاره کرده است، احتمالاً قصد داشته مانند *روای پیکان‌ریشه* (یوشینو: افسانهٔ دربار جنوبی) یک رمان تاریخی بلند مشابه *میا می‌روی*؟^۱ با حضور دربار، شوگون، کاهنان، و زنان زیبایی که درگیر *کاجیده* و تغییرات زیادی می‌شدند، دربارهٔ دورهٔ قرون وسطای ژاپن *بویچیه تاریخی* مخفی ارباب موساشی ثمرهٔ ناتمام این بلندپروازی است.

تانیزاکی تاریخ‌دانان سنت ژاپنی را که شاید تحت تأثیر باور کنفوسیوس بودند خشک و بیش‌ازحد تعلیمی می‌دانست، و تأثیر کنفوسیوس بر ادبیات ژاپن را مایهٔ تأسف می‌خواند:

هرگز نخواهیم دانست چند نایفه را به‌خاطر ادبیات به‌اصطلاح *سبکی* حاصل این اندیشهٔ دوران فتودالی که رمان‌ها و نمایش‌ها علت انحراف زنان و کودکانند و برای سرگرمی سامورایی‌ها مناسب نیستند، از دست داده‌ایم. برای مثال یک ادیب مثل رای سانئو^۲ (۱۷۸۰-۱۸۳۲)، احتمالاً

1. Quo vadis?

2. Rai Sanyo

می‌توانست به‌جای اثر خشکی مثل تاریخ غیررسمی ژاپن،
رمان‌هایی تاریخی و سیاسی پر از عواطف انسانی بنویسد.

آنتونی اچ. چمبرز

www.ketab.ir